

تحقیقی در لغت پادوید

نگارش آقای ملک الشعراء بهار

در زبان اوستائی یکی از ادات و علائم ریاست و بزرگی ، همانا لغت (بیستی) است ، بیستی بفتح یاء فارسی و سکون یاء و کسر تاء قرشت و یاء معروف از ادائی بوده است که در آخر اسامی در آمده و معنای ریاست و تصاحب از آن مستفاد می شده است و نیز در اوایل اسامی قرار گرفته و معنای عمومیت و عظمت می داده است .

این کلمه در زبان پهلوی به کلمه (یات) تبدیل شده و رفته رفته کلمه یات هم به کلمه (یت) بفتح یاء فارسی و سکون تاء قرشت مبدل شد - مثل (اسپاه یات) و (اسپاه یات) و (مگو یات) و (مگو یات - مؤبذ) و (هندرز یات) - (اندرز یذ) و (ازک یات - ارک یذ) و غیره - و این کلمه یعنی یات هم در ادوار اسلامی به کلمه (یذ) بفتح اول و سکون ذال معجمه بدل گردیده و شعرای ادوار اسلامی مانند فردوسی و منوچهری آن را با کلمات (رد) و (بد) و (شنبذ) و (زد) و غیره قافیه بسته اند .

این کلمه شکی نیست که هیچوقت بضم اول و هموزن (شد) نبوده و در نزد اهل فن و زبان شناسان همه وقت و همه جا همان لهجه مذکور یعنی - بفتح اول و ذال معجمه - تلفظ می شده ، منتها حرف ذال در آخر این کلمه بر طبق تکلم مردم خراسان که ذال و دال را به یک صورت و مثل هم می گفته اند ، بصوت دال مهمله در آمده و تا امروز مانند بسیاری از کلمات شبیه آن بجای ذال معجمه دال خوانده می شود .

اینجا ضرر ندارد گفته شود که در خط پهلوی سه یا چهار قسم حرف (ت) وجود داشته یکی از آنها صدای تاء معمولی و یکی صدای تاء منانه و دیگری ظاهراً صدای طاء عربی و یکی هم صدای ذال معجمه می داده است ، و بعد از اسلام در زبان دری صوت (ث) و (ط) از میان رفته و تنها در بعضی لغات مثل لغات (اصطخر) و (طهران) و (طهمورت) و (کیومرث) در نوشتن ، آثار آنها باقی است ولی در تکلم بکلی فراموش شده . اما صوت (ذال) تا ورود مغول ظاهراً برقرار و از آن بعد بتدریج با حرف دال بی نقطه یکی شده است . جز در بعضی کلمات که هنوز هم بذال نقطه دار تکلم می شود از قبیل (کاغذ) و (گذاشتن) و (گذشتن) و (گنبد) و (گنذار) و (باز) در لغت (کاغذ باذ-بادبادک، بزبان خراسانیان) و (جدول) بجای جدول و (فروذ) بجای (فروذ - خاصه در موسیقی) و غیره ، و این حرف همان حرف (ت) پهلوی است که بشکل (ت) و بصوت (ذال) خوانده می شده است . و از ورود مغول بعد کم کم غالب ذالهای فارسی بدال بدل شده و حتی از قرن هشتم باین طرف در شعر شاعران هم رعایت آن بعمل نیامده و جامی و غیر از او ذالهای فارسی را بادالهای عربی قافیه بسته اند و هنوز هم این قافیه بندی غلط متداولست ، جز اسائیدی که از عصر کریم خان بعد در پرتو اطلاعات زیادی که در زبان فارسی از روی تتبع بدست آورده بودند ، باز دیگر در اشعار خودشان مراعات دال و ذال را در قوایی وجهه همت ساخته اند و هنوز هم این معنی نزد بعضی شعرای فارسی شناس مورد رعایتست و در نزد گروهی مورد رعایت نیست . و از قراریکه شمس قیس رازی در کتاب المعجم می نویسد عدم رعایت دال و ذال در خراسان معمول بوده و در آن سامان ذال های نقطه دار بصوت دال بی نقطه خوانده می شده است . اما برای احتراز از اعتراض اهل زبان ، در مواردی که می خواسته اند ذالی با دالی قافیه ببندند عذری می خواسته اند که کسی ننویسد کوبنده بی خیر از اصل تکلم بوده است و این معنی هم در قرن اخیر معمول به بوده چنانکه سروش در قصیده خود که مطلع آن اینست :

عید مبارک رسید در مه خورداد خوردن باید نبیدو داد طرب داد

می گوید :

از وزرا يك وزير چون تو شناسم
 قافیه کو دال باش صاحب عباد
 کلمه (بد) در زبان فارسی امروزی باختلاف در (سپهبد) بضم اول و در (مؤبد) به کسر اول خوانده می شود ، در صورتی که هر دو کلمه بيك علامت که همان (بد) بفتح اول باشد ختم شده است . ولی در میان سخنان ارامنه این لفظ تا اندازه درست باقی مانده چنانکه در کلمه « وستیکانابد » که بمعنی رئیس نظمیه (شهر بان) است کلمه (یاد) را بیاء و دال با لهجه ای میانه (بد) و (یاد) بزبان میرانند و باز هم این علامت در زبان مزبور جایز بهمین ترتیب جاری است .

مواردی که این ادات استعمال می شده است - در آخر اسامی :

باید دانست که سواى لفظ (بد) که در آخر اسامی عام معنی مالکیت و ریاست می داده ادات دیگری هم بوده که هر يك بجای خود استعمال می شده است ، از قبیل (سردار - سالار) و (سر) و (بان) و (مهست) و (زرک) و (مس) و (خدا) غیره مانند : (اخترشماران سردار) ، یعنی رئیس اختر شماران و یا منجم باشی و (شرویان) بمعنی شهر بان یعنی رئیس شهر و (دبیران مهست) یعنی مهتر و بزرگتر دبیران ، و (وزرک فرمندان) یعنی فرماندار بزرگ و رئیس الوزرا و (مس مغان) یعنی مهتر و رئیس مغان و غیره ... و چنین بنظر میرسد که در مورد هر کدام از این ادات و علائم مربوطه با القاب ، دقیقه و نکته ای ملحوظ بوده است ، چه هیچگاه بجای دبیران مهست دبیران بد و عوض پیشینگان سردار (رئیس درب خانه - یاصدراعظم) پیشینگان بد و یا در جای شهر بان ، شهر بد و بالعکس دیده نشده است ؟ - تنها در مورد (مغان) دو لقب دیده می شود که یکی با کلمه (مس) بفتح اول که همان کلمه (مه) بمعنی بزرگ باشد آغاز شده و دیگری با کلمه (بد) و آندو یکی (مس مغان) و دیگری (مغوبد) میباشد که عربان اولی را (مضمغان) و دوم را (موبد) کرده اند . و درین دو مورد چنین مستفاد می شود که القاب مختوم به (بد) لقبهائی بوده که از طرف دولت بمردم اعطا می شده ، چنانکه (مؤبد) و (هیر بد) و (مؤبدان مؤبد) و (ارکید) و سایر القاب شبیه بآنها از مردمان رسمی و اطرافیان دولت بوده است ، ولی (مس مغان) که از حیث معنی با (مؤبد) فرق ندارد ، لقب دولتی نبوده بلکه لقبی بوده است که از طرف ملت و شریعت بکسی اعطا می شده با مقامات عامی و فضلی و زهدش و یرا باین مقام نایل مینموده است - متن تواریخ هم این معنی را تأیید می کند ، چه از طرفی می بینیم که مؤبد و مؤبد مؤبدان همواره در پیشگاه شاهنشاهان مورد مشورت و مصدر مشاغل است ، و یکی از عمده ترین مردم دربار محسوب میشود و در باری از دربار های اکاسره را از وجود مؤبد یا موبدان موبد خالی نمی بینیم - اما مسمغان چنین نیست ، مسمغان يك پیشوای روحانی است که از معاشرت با درباریان و حضور در پیشگاه اکاسره خودداری دارد - جایگاه دائمی خداوند این لقب در ایالت سی و محل نشیمن او در (استیپانوژد) از مجال دماوند و فیروز کوه و دران شهر صاحب قصر و بارگاه و دارای عمله و اجزای خاص و ظاهراً حکمرداری آن ولایت هم برطبق قانون و وراثت با او بوده است ، مسمغان را هیچوقت در دربار پادشاهان نمی یابیم ، و او خود در میان ملت زردشتی صاحب يك نوع استقلال سیاسی و نفوذ کلمه دینی بوده ، و بهمین سبب هم بعد از سقوط خاندان

۱ - بضم واو و باء معروف بروزن (پشتیبان) و این کلمه فارسی بهلویست ، یاسبان را (وستیکان) و رئیس یاسبانان را وستیکان یاد و اداره مربوط بدان را وستیکان دان می گفته اند و ارامنه بدان تکلم می نمایند ۲۰ - ایران دبیر بد را برخی ضبط کرده اند .

ساسانی، فرمانروائی (مسموعان) را تزلزل روی نداده و تا عصر خلافت عباسیان بحال خود باقی بود. سخن از الفابی بود که تکلمه (پد) ختم می شده است - چنانکه گفتیم، تقریباً شکی باقی نمی ماند که صاحبان این القاب عده معین و خود این لقب در موارد مشخصی اعطا می شده و از طرف دولت بوده است.

تا جائی که استقصا بعمل آمده و بنظر نگارنده رسیده این القاب بقرار ذیل است :

مؤیدان مؤید، رئیس کلیه موبدان و رؤسای روحانی که از طرف دولت تعیین میشده و از رجال عمده و شاید بعد از شخص شاهنشاه اول شخص دربار و کشور بشمار می رفته، و چون دولت ساسانیان برخلاف دولتهای هخامنشی و اشکانی يك دولت مذهبی شناخته شده و دین و دولت با سیاست و روحانیت از یکدیگر مجزی نبوده، می توان دانست که مقام موبدان موبد که واسطه ایجاد و اجرای قوانین و مدیر امور دینی و اجتماعی و ادبی کشور شاهنشاهی است، از مقام (بزرگ فرمادار) یا (پیشینگان سردار) که جای صدر اعظم را داشته، بسی مهمتر و ارجمندتر به ده است.

هیو پد، هم لقب دیگر است از القاب دینی که زبردست مؤید موبدان قرار داشته است. **سپه پد**، که بعد از ذات شاهنشاه، فرمانده کل قوی و حال وزیر جنگ مستقلی را داشته، و گاه دیده می شود که سپاهییدی یا خود شاهنشاه بوده است، در ادبیات فارسی هم این لقب با نام پادشاهی دوش بدوش قرار دارد چنانکه عنصری گوید :

شکار خسروان مرغست و نخچیر سپه پد خسرو خسرو شکارست

ارگ پد، این لقب هم در میان الفابی که از عهد اکاسره باقی مانده است، بنظر می رسد و طبری آن را روایت کرده است - بنظر چنین می آید که رئیس مستحفظان عمارت سلطنتی یا وزیر دربار بوده باشد.

پهره پد، یا **پهل پد**، یا **بار پد**، این لقب هم در ادبیات اسلامی بنظر می رسد و آن نام مردی بوده است از اساتید موسیقی که جزء ندیمان خاص خسرو پرویز است، و در کتب تاریخی و ادبی آن را به انواع املاها ضبط کرده اند و بقیده نگارنده از سه نام مذکور در فوق خارج نمی باشد - که معنی اولی رئیس قراولان خاصه و دومی شکارچی باشی و دیگر رئیس بار است. **اندرز پد**، این لقب در کتیبه ای از کتیبه های پهلوی و در برخی از رساله های پهلوی موجود است و چنین بنظر می رسد که وی مشایق یا واعظ یا قاضی عسکر بوده است، زیرا یکجاسپاه **اندرز پد**، هم دیده شده است.

وینان پد - درین پد، این دو لقب را (بزرگمهر) در مقدمه رساله (اندرز نامه) خود که بزبان پهلوی موجود می باشد، جزء القاب و مشاغل رسمی خود که در دربار ساسانی داشته است، یاد می کند، میگوید: « من بزرگمهر وینان پد شهبستان شهر و اوستیکان خسرو درین پد » که معنایش: رئیس شورای عالی دربار و ساسانیان خاصه باشد - که آنهر دو لقبی و شغل معنایی بوده است.

۱ - ارگ، از کلمات قدیمی است، و در اصل بنای بلندی را می گفته اند که در تصور پادشاهان بنا می شده و دیدبان مخصوصی در آن قرار داشته و سپس ظاهراً عمارت پادشاهی را (ارگ) خوانده اند.

۲ - برای تفصیل این مطلب رجوع شود بمقاله (نامهای شهریاران و دلبران ایران) سال اول مجله مهر - خرداد ۲ - بهار.

اوستیگان پند ، با واو مجهول که امروز در لغت ارمنی (**وستیگانا پند**) بضم واو و ضمیمه الف ربط که در زبان مزبور معمولست ، تلفظ می شود - این لغت را هم (**بزرگمهر**) در ضمن القاب خود چنانکه اشاره کردیم ، ذکر کرده ولی نه بانر کیب مذکور ، و این ترکیب (**پند**) را ما از برکت زبان ارمنی که تا امروز سالم تر از زبان پهلوی باقی مانده ، بدست آورده ایم ، و معنای آن رئیس یاسانیان یا مطابق زبان ارمنی (شهربان) است که (رئیس نظمیة) باشد . **انبارک پند** - که بمعنی رئیس انبار دولتی بوده - و چهار لقب دیگر که از قدیم بوده و نمی دانیم که در زمان ساسانیان متداول بوده است ، یانه ، و آن بقرار ذیل است :

دهیو پند ، بفتح دال وضم یاء با واو معروف ، این لقب در فرس قدیم بمعنی پادشاه و رئیس مملکت مستعمل بوده ، باین معنی که جامعه مردم يك کشور از (خانه) آغاز می شده و آنرا (نمان) بسکون نون می گفتند و بعد آنرا (مان) یا حذف نون گفتند ، و امروز خان و مان که گوئیم در قسمت دوم همان (مان) یا (نمان) فارسی قدیم است ، و از خانه که بالاتر می رویم به (ویس) به کسر واو و یاء مجهول می رسم ، ویس بمعنی (خانواده) است ، از خانواده که می گذریم به (زنتو - زندو) می رسم و زنتو بمعنی عشیره و ایل است ، و از این حد که تجاوز کردیم به (دهیو) می رسم بمعنی توده جماعت و سواد اعظم جامعه ، پس لقب (دهیو پند) به معنی بزرگ و رئیس جامعه است .

زنتو پند ، یا **زندو پند** ، یا **زند پند** ، چنانکه گفتیم بمعنی رئیس عشیره است ، ولی مطابق اطلاعات تاریخی در زمان ساسانیان ایل و عشیره مستقل و مخصوصی در ایران باقی مانده و مردم بر حسب دستور (زرتشت) بسه طبقه و **استریوشان** و **ارتش تاران** و **مغان** تقسیم یافته و در آخر طبقه چهارمی هم بنام (**هوخشان**) بوجود آمده بود ، بنابراین طبقات چهارگانه طبیعی قدیم که در فوق گفته شد دیگر در عصر ساسانیان وجود خارجی نداشت و ایل و عشیره همه باصطلاح امروز (دی، نشین) شده بودند ازینرو در کتب پهلوی و تواریخ این القاب منبای رسم جاری بر نمیخوردیم و روسای سه طبقه اخیر الذکر را هم الفظ (سردار) استعمال میکردند مانند «ارتشتاران سردار و غیره . **ویس پند** ، یعنی بزرگ و رئیس خانواده ، چنانکه مرد نجیب زاده را هم (**ویسپوهر**) یا (**واسپوهر**) بمعنی یور و فرزند خانواده می نامیدند و جمع آنرا (**ویسپوهرگان**) یا (**وایسپوهران**) می خواندند ، و در بار پادشاهان از **ویسپوران** همه وقت آراسته بوده است ؟ . **نمان پند** ، یعنی رئیس یا پدر (خانه) که بعد ها آنرا (**کدخدا**) گفته ، و زناشویی را نیز باین دلیل (**کدخدائی**) خواندند ، و معنی (**نمان پند**) و **کدخدا** هر دو یکی است - و شخصی که زن می برده است (**نمان پند**) می شده و از آن پس که تشکیل خانواده داده و قانون بوی حق تشکیل خانواده را می داد است (**ویس پند**) می شده است .

جهبند ، این لغتی است ، مشکوک ، که در کتب عربی بنظر رسیده و ضبط آن (**جهبند**) بکسر جیم و باء موحده و سکون ذال معجمه است - برخی تصور کرده اند که اصل آن کلمه (**جهبند**) بضم

۱ - رجوع شود بحاشیه (۱) صفحه (۵۵۰) این مقاله .

۲ - رجوع شود بکتاب پهلوی (**پادگار زریران**) ترجمه نگارنده منطبقه در شماره های

چیم و فتح باء است ، و از لغت (کوهید) یا (کوهید) گرفته شده است ، چه در برخی روایات کلمه (کوه بد - کوهید) بمعنی مردی که در کوه بانزوا و اقطاع بسر برده و بهبادت پروردگار مشغول باشد ، دیده شده است ، اما معاموم نیست که (جهید) مذکور بالا این ضبط معرب همان (کوهید) باشد . خاصه که معنای (جهید) غیر از مفهومی است که از کوهید بدست می آید و جهید در عربی بمعنی تحصیلدار یا مأمور وصول و ایصال مالیات می باشد ، و لغات (کارید) و (هزارید) نیز دیده شده است .

بالجمله سوای این القاب که ذکر شد شاید بازهم میتوان بدست آورد هر چند زیاد نیست ، و هر چه باشد می رساند که استعمال این علامت در آخر اسامی سماعی است نه قیاسی ، زیرا محدود بودن آن از یک طرف و استعمال القاب دیگر با پساوندهائی مانند (سردار) و (سالار) و (سر) و (مس) و (مهست) و (خدا) از طرف دیگر ، مارا بر آن میدارد که از عمل کردن باصل قیاس درین مورد بپرهیزیم و مارا باین تصور نیز سوق میدهد که استعمال این لقب در مواردیست که صاحب لقب مقامی بالاتر و والا تر از ریاست و بزرگی مادی دارا باشد ، و در عین ریاست و بزرگی حالت (پدری) هم داشته باشد ، پس با این گمان که مؤیدات زیادی دارد و از مطالعه در القاب و موارد آن هم تأیید می شود ، نمی توان این علامت را در مورد هر ریاستی بکار برد ، و مثلاً رئیس سیور بلدی را (سیورید) یا (رو بنده پد) گفت و فس علی ذلک .

اما مواردی که (پد) در اوایل اسامی قرار دارد :

گفتیم که هر گاه این کلمه در اوایل اسامی قرار داشته باشد ، حاکی از بزرگی و اهمیت و توسعه آن معنی است . از قبیل :

شاه و پادشاه ، در فرس قدیم شاه را (خشیتایه) می گفتند ، و حرف (خش) در اول این کلمه حرفی مستقل بوده است که در الفبای میخی و اوستائی شکل منقردی داشته و در خط و زبان بهاری این حرف به (ش) تبدیل یافت ، و اما حرف (ت) که در فرس قدیم و اوستائی موجود بوده بعدها در زبان و خط یهلوی بحرف (ت) یا حرف (س) یا حرف (ه) بدل گردیده است ، مثال حرف (ت) مانند : (اتوییان) یا (اتویین) که نام پدر فریدون بوده و او را در یهلوی (فریدون اتویانان) نویسند و حرف (ت) را به (ت) بدل سازند . مثال حرف (سین) لغت (بوثره) است که بعدها (پس) یا (پسر) شده و مثال حرف (ه) نیز همین لغت است که (بوهر) شده یا (میثره) است که (مهر) شده یا (خستره) است که (شهر) شده است ، بالاخره بنظر میرسد که حرف (ت) نیز مانند حرف (خش) در عهد ساسانیان از بین رفته بود ، چه در الفبای یهلوی علامت و نشانی از این حرف نیست ، و از آنجا بدانیم که در تلفظ موجود بوده است ؟ باری خشیتایا در زمان ساسانی به (شاه - شه) تبدیل شد و کلمه (پات) را که معنی بزرگی و برتری مادی و معنوی می بخشید ، بر آن الحاق کرده **پاتخشا** ، گفتند و گویا ترکیب مزبور قدیم تر از زمان ساسانیان هم باشد ، چه می بینیم حرف (خش) درین لغت بحال خود باقی است .

پات خسروی ، لقبی است از القاب پادشاهان .

پات رزم ، **پدر رزم** ، یعنی رزم و بیکار عمده و بزرگ .

پات روز ، **پدر روز** ، بمعنی روز بزرگ و کنایه از جنگ بزرگ .

پت موژن - پت موچن ، بمعنی پوشش تمام بدن ، چه (موز) یا (موج) بمعنی پوشش است و موزه که موزه باشد هم از این معنی مأخوذ است که یابوش باشد ، و (آموز) که (آموز) باشد نیز ازین معنی است که بمعنی آشکارا کردن و روشن کردن سواد و رفع پوشیدگی عقل و ضمیر باشد و الف آن الف نفی است ، و (پت موژن) که بانون مصدری ترکیب یافته بمعنی پوشیدنی عمده و بزرگ است که لباس و کسوت مطلق باشد .

پتکار ، که بعدها (پیکار) شد ، بمعنی حرب و رزم بزرگ است ، چه (کار) بمعنی حرب و رزم است ، و کارزار از همین کلمه و کاری شاید هم ابتدا بمعنی مرد جنگی بوده و کرنای هم بمعنی نای رزم و شیپور باشد که از کار و نای ساخته شده است .

پتگر فتن - پندگر فتن ، که بعدها پذیرفتن شده ، بمعنی قبول واخذ و پذیرفتاری عمده و مهم است - یعنی کاملاً و بنحو اتم و اکمل چیزی را قبول کردن ، و در متن بهلوی هم جا این فعل با این شکل نوشته شده و خوانده شده است . و شواهد زیاد دیگر ...

توضیح آنکه کلمه دیگر بست در فارسی که در برخی کلمات ممکن است باشواهد قسمت دوم التباس گردد و آن کلمه (پات) است ، در لغات (پادزهر) و (پاداشت) و (پاداشن) و (پاسخ) و غیره ، و نباید این علامت با علامت (پات) که مذکور شد اشتباه شود ، زیرا این پات از جمله علائمی است که بر سراسامی و افعال معنی (واگردان) و (تلافی) می دهد ، چنانکه گوئیم زهر و پادزهر یعنی چیزی که مسموم کند و چیزی که زهر را واگرداند و برخلاف زهر باشد - سخن و پاسخ (پاسخ) یعنی گفته و برگردان آن که جواب باشد . داشت و داشن یعنی محبت و احسان و پاداشت و پاداش یعنی تلافی محبت و پاداش احسان که بهاوی آن (پاددهشن) است و پاداشن و غیره ، و این علامت را نباید با (پات - یاد) مذکور در پادشاه و غیره اشتباه نمود .

گویا برای روشن شدن اذهان نوجوانان ما که میخواهند آثار سخن پدران بزرگوار خود را تجدید کنند ، و در اقتباس لغات قدیم و نوعی بسزا از خویشتن ابراز می دارند ، اظهار این قسمت که یکی از موارد محتاج الیه تبدیل لغات بیگانه با لغات پدیری است ، بیفایده نبود ، و در خانمه ناگزیر است اشاره کند که در هر کدام از علائم و ادات لغوی قدیم از این قبیل موارد استثنائی و قسمت های قابل توضیح و تحقیق پیش می آید که اگر جوان حساس امروزی از آن دقائق غفلت ورزد دچار خط و خطا می شود ، و مواردیست که نمی توان آنرا باقیاس صرف تطبیق کرده و استعمال نمود و بسماع و استعراق احتیاج خواهد افتاد . چنانکه در لغاتی از لغت های مستعمله فعلی هم این بی احتیاطی روی داده و بایستی اصلاح گردد ، و ازین قبیل است استعمال لغات (آگمش) که باید (آگهی) باشد و (بالش) که باید (بالایش) یا (بالارش) باشد یا (ستاد) یا (ارتش) و غیره که هر یک از اینها درخور تحقیقات و تدقیقات بسیار است ، و نباید بی احتیاطی کرده و بهانه بدست کسانی که در هر کار ما بنظر حسادت مینگرند و دست از معنی بافی بر نمی دارند بدهیم .

۱ - سخن در اصل سخون باواو معدوله بوده و سخون اسم مصدر از ماده سخو است

و این فعل در قدیم صرف می شده است .